



Validation and Conceptual Analysis of the Principle “Al-Mumtani‘ Shar‘an, Kal-Mumtani‘ ‘Aqlan” (What is Legally Impossible is Like What is Rationally Impossible)

Saeid Nazari Tavakkoli¹  | Ali Asghar Abdi²  | Majid Abdal Mahmood Abadi³ 

1. Corresponding Author, Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: sntavakkoli@ut.ac.ir
2. PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: ali.asghar.abdi@ut.ac.ir
3. PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: majid.abdal@ut.ac.ir

Abstract

The jurisprudential rulings are important tools for resolving the status of those jurisprudential issues for which there is no specific evidence (text) from the Qur'an and Sunnah. As adduced by these rulings, the obligated individuals can discern their religious duty regarding those issues and similar matters. Shahid Thani is the first Shi'a jurist who employed the jurisprudential principle, "What is legally impossible is like what is rationally impossible." Since this principle lacks Qura'nic and Hadith origins, it is a jurisprudential principle derived through analogy. Despite various interpretations in jurisprudential sources and its numerous applications, jurists have paid less attention to its semantic, validation, and delineation aspects, and merely sufficed to mention it as among the lesser-known principles. In this paper, formulated through descriptive and analytical methods and based on Islamic theology, jurisprudence, and principles of Islamic jurisprudence, we aim to analyze the content and explain the conceptual distinction of this principle, as well as to review its applications in the jurisprudential sources of Islamic sects, and scrutinize its validity bases.

This research demonstrates the reference of the principle, "What is legally impossible is like what is rationally impossible" to the theological principle, "Qubḥ-i Taklīf bi mā lā yuṭāq" (The indecency of a duty beyond the power). Its famous interpretation is based on the conformity of the rationally impossible and the legally impossible in the impossibility of the command being incumbent or the inability of the obligated to perform it, manifested in the issue of "The combination of command and prohibition."

Keywords: jurisprudential principle, legally impossible, rationally impossible, conceptual analysis, validation..

Print ISSN: 2008-8744
online ISSN: 2228-7612

Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law

University of Tehran
Faculty of Theology
and Islamic Studies



Cite this article: Nazari Tavakkoli, S., Abdi, A. A., & Abdal Mahmood Abadi, M. (2024). Validation and Conceptual Analysis of the Principle “Al-Mumtani‘ Shar‘an, Kal-Mumtani‘ ‘Aqlan” (What is Legally Impossible is Like What is Rationally Impossible). *Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law*, 56 (2), 423-445. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

© The Author(s).

DOI:<https://doi.org/10.22059/jjfil.2024.371184.669634>



Article Type: Research Paper

Received: 16-Jan-2024

Received in revised form: 13-Mar-2024

Accepted: 8-May-2024

Published online: 30-May-2024

اعتبارسنجی و تحلیل مفهومی قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً»

سعید نظری توکلی^۱ | علی اصغر عبدی^۲ | مجید ابدال محمود آبادی^۳

۱. نویسنده مسئول، استاد، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: sntavakkoli@ut.ac.ir
۲. دانشجوی دکترا، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: ali.asghar.abdi@ut.ac.ir
۳. دانشجوی دکترا، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: majid.abdal@ut.ac.ir

چکیده

قواعد فقهی از ابزارهای مهم حل وضعیت آن دسته از مسائل فقهی به حساب می‌آیند که دلیل (نص) خاصی از قرآن و سنت در مورد آن‌ها وجود نداشته، مکلفان می‌توانند با استناد به آن قواعد، وظیفه شرعی خود را نسبت به آن مسائل و مسائل مشابه، تشخیص دهند. شهید ثانی نخستین فقیه شیعه است که قاعده فقهی «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» را به کار برده است. این قاعده از آن جهت که منشاء قرآنی و روایی ندارد، قاعده‌ای اصطیادی است که با وجود خوانش‌های مختلف در منابع فقهی و کاربست‌های فراوان آن، فقها به ابعاد معناشناختی، اعتبارسنجی و تبیین قلمرو آن کمتر پرداخته و فقط به ذکر آن در شمار قواعد غیر مشهور، بسنده کرده‌اند. در این مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی و به استناد منابع کتابخانه‌ای کلامی، فقهی و اصول فقهی مذاهب اسلامی تدوین شده است بر آن هستیم، ضمن تحلیل محتوایی و توضیح تمایز مفهومی این قاعده، همچنین مرور کاربست‌های آن در منابع فقه مذاهب اسلامی، مبانی اعتبار آن را واکاوی و نقد کنیم. پژوهش حاضر نشان می‌دهد بازگشت قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» به قاعده کلامی «قیح تکلیف بمالایطاق» است و این قاعده در خوانش مشهور خود، مبتنی بر همسویی ممتنع عقلی و ممتنع شرعی در محال بودن تعلق امر امر یا در عدم قدرت مکلف به انجام آن می‌باشد و نمود آن، در مسئله «اجتماع امر و نهی» دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اعتبارسنجی، قاعده فقهی، ممتنع شرعی، ممتنع عقلی، تحلیل مفهومی.

استناد: نظری توکلی، سعید، عبدی، علی اصغر، و ابدال محمود آبادی، مجید (۱۴۰۲). اعتبارسنجی و تحلیل مفهومی قاعده «الممتنع شرعا کالممتنع عقلا». فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۶ (۲)، ۴۲۳-۴۴۵.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۶

© نویسندگان

بازنگری: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳ DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2024.371184.669634>

پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹

انتشار: ۱۴۰۳/۰۳/۱۰



مقدمه

قواعد فقهی یکی از ابزارهای مهم حل مسائل فقهی و توسعه دامنه کارایی علم فقه است؛ زیرا پرداختن به یک قاعده فقهی، زمینه‌ساز پاسخ‌گویی به مسائل فقهی زیادی است که برای هریک نص خاصی از قرآن و سنت وجود ندارد؛ همچنان که مکلفان نیز می‌توانند با استناد به آن‌ها، وظیفه شرعی خود را در مسائل مختلف تشخیص دهند. اهمیت قواعد فقهی آن زمان نمایان‌تر می‌شود که مستند بیش‌تر آن‌ها، پایبندی عملی جامعه خردمندان (سیره عقلاء) به آن‌هاست که مورد تأیید شارع نیز قرار گرفته است. (مظاهری، بی‌تا: ۱۷-۲۰)

قواعد فقهی از جهات مختلفی تقسیم‌پذیر هستند که از این گونه‌ها، تقسیم به «قواعد فقهی مصرح» و «قواعد فقهی اصطیادی» است. گونه اول قواعدی هستند که به صورت مستقیم در منابع دینی (کتاب و سنت) آمده‌اند، مانند قاعده نفی ضرر (لاضرر و لااضرار فی الاسلام)، قاعده ید (علی الید ما اخدت حتی تؤدی) و قاعده سلطنت (الناس مسلطون علی اموالهم). گونه دوم قواعدی هستند که گرچه در منابع دینی نیامده‌اند، اما غیرمستقیم، مستند به نصوص شرعی یا دیگر دلایل معتبر فقهی هستند، مانند قاعده «ما یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده» که فقها با ملاحظه احکام شرعی ناظر به موارد خاص و به‌دست آوردن وحدت ملاک میان آن موارد، آن را به عنوان قاعده فقهی معتبر به حساب آورده‌اند. (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۶: ۷۷).

قاعده «الممتنع شرعا کالممتنع عقلا» در زمره قواعد اصطیادی قرار دارد. این قاعده، آن‌گونه که پس از این خواهد آمد، منشاء قرآنی و روایی ندارد و تنها به دریافت عقلی مستند است، ولی جریان آن، در استنباط حکم فقهی جزئی مؤثر است و در نتیجه، قاعده‌ای فقهی به حساب می‌آید (حکیم، ۱۴۲۹: ۴۲)؛ برخلاف قاعده «الأحكام تابعة للمصالح والمفاسد» یا قاعده «قیح ترجیح مرجوح بر راجح» که غیرفقهی بوده، قاعده‌ای اصول فقهی یا قاعده عقلی به حساب می‌آیند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵: ۲۲-۲۳) افزون بر این، جریان این قاعده با غیر منجز کردن تکالیف شرعی تکلیفی و وضعی به واسطه نبود قدرت بر انجام آن‌ها، به صورت غیرمستقیم در رفتار فقهی مکلفان مؤثر نیز است. با وجود کاربست‌های فراوان فقهی قاعده الممتنع، ابعاد مختلف معناساختی، اعتبارسنجی و تبیین قلمرو آن کمتر مورد توجه فقها قرار گرفته و تنها به ذکر آن در ردیف سایر قواعد غیرمشهور، بسنده شده است. (مصطفوی، ۱۴۲۱: ج ۱: ۲۷۱-۲۷۳)

پیشینه پژوهش

این قاعده با وجود کاربست‌های فراوان فقهی و با خوانش‌های مختلف، کم‌تر مورد توجه عالمان اصول فقه قرار گرفته و در متون اصول فقهی یا قواعد فقهی به شکل مستقل به آن پرداخته شده است. مصطفوی در کتاب «مائة قاعدة فقهية» از آن با عنوان «قاعدة الممنوع الشرعی کالممتنع العقلي» یاد

کرده و بسیار کوتاه به توضیح آن پرداخته است. همچنین، در برخی از دروس خارج فقه نیز به مناسبت تبیین حکم فقهی یک مسئله، به برخی از ابعاد آن اشاره شده است (رضازاده، ۱۳۸۹ و جوادی آملی، ۱۳۹۱). از این رو، ضمن تشکر از تلاش‌های همه محققان و فقه‌پژوهان، در پژوهش حاضر تلاش شده است تا مسئله اعتبار، مفهوم و کاربردهای فقهی این قاعده به صورت مستقل بررسی شود.

۱. واژگان پُر بسامد

هرچند در تشبیه شرع به عقل در خوانش‌های مختلف قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً»، از واژه‌های: «ممتنع»، «ممنوع»، «مانع» استفاده شده است؛ اما واژه «ممتنع» از بسامد و شهرت بیشتری برخوردار است. بنا بر یک تقسیم رایج، امتناع در سه وضعیت قابل بررسی است:

۱-۱. ممتنع عقلی

در منطق صوری نسبت محمول به موضوع در قالب سه حالت: وجوب، امکان و امتناع قابل بررسی است. منظور از امتناع وضعیتی است که ثبوت محمول برای موضوع محال و سلب آن از موضوع ضروری است (حلی، ۱۳۶۳: ۶۱). اصطلاح «ممتنع عقلی» در قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» به همان معنای فلسفی خود، یعنی امر محال (نشدنی) بکار می‌رود؛ بر این اساس، منظور از ممتنع عقلی در حوزه احکام، تکلیف کردن مکلف به انجام کاری است که انجام آن، محال عقلی می‌باشد. علامه حلی در توضیح این مطلب می‌نویسد: یکی از شرایط تکلیف نزد امامیه بر خلاف اشاعره، امکان تحقق فعل توسط مکلف است (ذهبت الإمامية إلى أن شرائط التكليف ستة... الرابع إمكان الفعل إلى المكلف فلا يصح التكليف بالمحال. و خالفت الأشاعرة فيه فجوزوا تكليف الزمن الطيران إلى السماء). (حلی، ۱۹۸۲: ۱۳۴)

۲-۱. ممتنع شرعی

منظور از «ممتنع شرعی» در قاعده، هر عملی است که مکلف برای انجام آن با یک مانع شرعی روبرو است، یعنی آن چه را که شارع اجازه انجام آن را به مکلف نداده است. بر این اساس، هرچند مکلف توان انجام یک کار را دارد، اما به واسطه منع شرعی، قدرت شرعی بر آن را ندارد؛ مانند تمامی محرمات. به عنوان مثال، مکلف قدرت شرعی بر رباخواری، رابطه نامشروع، غیبت دیگران و مانند آن را ندارد، هرچند ظرفیت وجودی انجام چنین کارهایی را در شرایط مختلف دارد. (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹: ۲۴۶)

۳-۱. ممتنع عادی

ممتنع عادی از جمله سازه‌های همسو با ممتنع عقلی و شرعی است. ممتنع عادی یعنی عملی که فرد در شرایط طبیعی و عادی توان انجام آن را ندارد؛ هرچند وقوع آن کار امکان‌پذیر بوده و افراد دیگر با

داشتن شرایط خاص جسمانی بتوانند آن را انجام دهند. (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۴: ۴۲۰) از این رو، عنوان «ممتنع عادی» را می‌توان همپای عنوان «غیرمقدور» به حساب آورد. روشن است که در امور ممتنع عادی، شارع منعی نسبت به انجام آن‌ها ندارد.

۲. پیشینه تاریخی قاعده

شهید ثانی (متوفای ۹۶۶هـ) اولین فقیه شیعی است که نشانه‌های استناد به این قاعده در آثار او دیده می‌شود: «لأنَّ المانع الشرعي من النقل كالمانع العقلي في العقار»، «لتعذر الرجوع إلى نصف المفروض بمانع شرعي، فيكون كالمانع العقلي». (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ج ۳: ۲۴۰ و ج ۸: ۲۳۹) موسوی عاملی (متوفای ۱۰۰۹هـ) نیز پس از وی، عبارت: «المانع الشرعي كالمانع العقلي» را به کار برده است (موسوی عاملی، ۱۴۲۹: ج ۷: ۱۰۰). محقق سبزواری (متوفای ۱۰۹۰هـ) مدعی است برخی معاصران در حکم به ادامه نماز فردی که با تیمم نماز را شروع کرده و در وسط نماز، دسترسی به آب پیدا کرده است، به این قاعده استناد کرده‌اند: «بعض المتأخرين محتجين بأن المانع الشرعي كالمانع العقلي» (سبزواری، بی‌تا: ۱: ۱۰۸)؛ بدین ترتیب، در قرن دهم این قاعده مورد استناد فقها بوده است. محقق نجفی (متوفای ۱۲۶۶هـ) فقیهی است که به شکل گسترده و با عبارت‌های مختلف از این قاعده در ابواب فقهی یاد کرده است: کتاب رهن: «المانع الشرعي كالمانع العقلي»، کتاب وصایا و باب تیمم از کتاب طهارت: «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً»، باب تکفین میت از کتاب طهارت: «الممتنع عقلاً کالممتنع شرعاً» (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۲۵: ۱۱۵ و ج ۲۸: ۲۶۳ و ج ۵: ۲۳۵ و ج ۴: ۱۸۴). در میان متخصصان اصول فقه، محقق خراسانی (متوفای ۱۳۲۹هـ) قاعده را با این عبارت نقل کرده است: «الممنوع شرعاً کالممتنع عادة أو عقلاً» (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۷۲)؛ امامی خوانساری (متوفای ۱۳۳۲هـ) نیز این قاعده را چنین آورده است: «الممتنع الشرعي كالممتنع العقلي». (امامی خوانساری، بی‌تا: ۱۲۸ و ۵۲۷) آن گونه که ملاحظه می‌شود، هرچه از قرن دهم به قرن چهاردهم نزدیک می‌شویم، تعبیر فقها از «مانع» به «ممتنع» تغییر کرده و فراوانی آن بیشتر شده است و در نتیجه، گزاره تولید شده در قالب یک مسئله فقهی به مسئله‌ای فقهی فلسفی تبدیل شده است.

۳. خوانش‌های مختلف قاعده

فقها و اصولیین مذاهب اسلامی این قاعده را با تعبیرهای مختلفی به شرح زیر، بیان کرده‌اند:

۳-۱. تشبیه ممتنع شرعی به ممتنع عقلی

شایع‌ترین صورت قاعده، استفاده از دو واژه «ممتنع شرعی» و «ممتنع عقلی» در توصیف آن است که بنا به شواهد موجود، محقق نجفی آغازگر آن به حساب می‌آید: «الممتنع شرعاً كالممتنع عقلاً». (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۵: ۲۳۵) فقها و اصولیون در دوره‌های بعدی با برابر انگاری واژه «ممنوع» و «ممتنع» و نتیجه آن‌ها، این تشبیه را در سه قالب دیگر بیان کرده‌اند: (۱) تشبیه ممنوع شرعی به

ممنوع عقلی: «الممنوع شرعاً کالممنوع عقلاً» (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۷۲) و ۲) تشبیه ممنوع شرعی به ممتنع عقلی: «الممنوع شرعاً کالممتنع عقلاً». (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹: ۲۴۶) جوادی آملی با پرهیز از تقابل میان عقل و شرع و توجه به این نکته که امور ممنوع شرعی در قالب گزاره‌های نقلی کتاب و سنت به دست ما رسیده است، واژه «نقل» را جانشین «شرع» کرده و ساختار قاعده را چنین گزارش می‌کند: «الممنوع نقلاً کالممتنع عقلاً». (جوادی آملی، ۱۳۹۱) همچنین، آن‌گونه که پس از این خواهد آمد، امور ممتنع عقلی، قابلیت تحقق در جهان خارج را ندارند، در نتیجه، منتظری کلمه «خارج» را بر اساس عطف تفسیری در کنار واژه «عقل» آورده، ساختار قاعده را چنین گزارش کرده است: «الممنوع شرعاً کالممتنع عقلاً و خارجاً». (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۱: ۴۶ و ج ۴: ۴۲۰) نتیجه ممتنع بودن یک عمل، چه این امتناع در نظر شارع باشد یا به حکم عقل، عدم قدرت مکلف مسلمان یا هر کنشگر دیگری بر انجام آن کار است. به همین جهت، قالب قاعده بر اساس ۳) تشبیه غیرمقدور شرعی به غیرمقدور عقلی، چنین گزارش شده است: «غیرالمقدور شرعاً کغیرالمقدور عقلاً». (سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۱۲: ۱۷۹ و ج ۲۱: ۲۰۰؛ روحانی، ۱۴۱۹: ج ۱: ۶۸) از آن‌جا که ممتنع بودن شرعی یا عقلی یک عمل، نتیجه دخالت یک یا چند عامل شرعی یا عقلی است، محقق نجفی به این نکته توجه کرده، قاعده را در قالب تشبیه مانع شرعی به مانع عقلی، چنین بیان کرده است: «المانع الشرعی کالمانع العقلی». (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۱۵: ۲۵)

۲-۲. تشبیه ممتنع عقلی به ممتنع شرعی

محقق نجفی که خود مبتکر قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» است، مدعی دو سوبه بودن این قاعده بوده، اقدام به وارونه‌سازی آن کرده است. در نتیجه، ساختار قاعده را چنین گزارش می‌کند: «الممتنع عقلاً کالممتنع شرعاً» (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۴: ۱۸۴). بنا بر برابری دو واژه «ممتنع» و «ممنوع»، ساختار قاعده چنین هم گزارش شده است: «الممنوع عقلاً کالممنوع شرعاً». (اشتهاردی، ۱۴۱۷: ج ۳: ۴۷۵).

۳-۲. تشبیه ممتنع شرعی به ممتنع عادی

بحرالعلوم با تغییر عبارت «ممتنع عقلی» در خوانش مشهور از قاعده به «ممتنع عادی»، رابطه میان امور شرعی و امور عادی (طبیعی) را چنین گزارش کرده است: «الممتنع شرعاً کالممتنع عادة» (بحر العلوم، ۱۴۰۳: ج ۱: ۸۳). این نگاه به قاعده، برگرفته از محقق خراسانی است؛ زیرا وی با استفاده از حرف عطف «أو» (یا)، قاعده را چنین توصیف می‌کند: «الممنوع شرعاً کالممتنع عادة أو عقلاً». (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۷۲) بدین ترتیب قاعده به دو قاعده فرعی تبدیل پذیر است: «الممنوع شرعاً کالممتنع عقلاً» و «الممنوع شرعاً کالممتنع عادة». مفاد قاعده فرعی نخست با پیش فرض برابری معنایی دو واژه «ممنوع» و «ممتنع»، همان مفاد «قاعده الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» است که

پیش‌تر در خوانش اول گذشت. اما قاعده فرعی دوم اهمیت زیادی پیدا می‌کند؛ زیرا ممتنع شرعی هم‌مطراز با ممتنع عادی در نظر گرفته شده‌است.

۳-۴. تشبیه ممتنع عادی به ممتنع حقیقی

در منابع اهل سنت، به‌جای قاعده «الممتنع شرعا کالممتنع عقلا»، با استفاده از دو واژه «ممتنع» و «ممنوع» از قاعده دیگری با عبارات‌های مختلفی یاد شده‌است: «الممتنع عادتا کالممتنع حقیقه»، «الممنوع عادة کالممنوع حقیقه» (ابو حارث غزی، ۱۴۱۶: ۲۱۳-۲۱۴)، «الممتنع عرفا وعادة کالممتنع حقیقه». (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۳۸۴). بنا بر این قاعده، حکم دادن به امری که در شرایط عادی ممکن نیست، هرچند از نظر عقلی، محال هم نباشد؛ مانند حکم دادن به امر محال، محال است.

آن‌گونه که ملاحظه می‌شود، ملاک اعتبار این قاعده، «یقین به دروغ» بودن یک ادعا است؛ زیرا همان‌گونه که اگر ادعای وقوع امر محال عقلی (ممتنع) بکند، یقین به دروغ بودن ادعای او داریم، اگر کسی ادعای وقوع امر محال عادی بکند، یقین به دروغ بودن آن داریم. (زرقا، ۱۴۰۹: ۲۲۵). «ما کذب العقل أو جوزه وکذبه العادة فهو مردود». (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۳۸۴) بر این اساس، قاضی در مقام قضاوت نسبت به برخی از دعاوی ناظر به این قاعده، قادر است به صورت مستقل و بدون رعایت تشریفات قضایی، اقدام به ابطال ادعا کند؛ هرچند در مواردی نیز بدون تحقیق و انجام فرایند دادرسی، چنین چیزی ممکن نیست. (زرقا، ۱۴۰۹: ۲۲۶)

برخی از محققان اهل سنت بر این باورند میان قاعده «الممتنع عادتا کالممتنع حقیقه» و قاعده «التعین بالعرف کالتعین بالنص» همبستگی معنایی وجود دارد؛ یعنی هر حکمی که بر اساس فهم عرفی به‌دست می‌آید، همچون حکمی است که از نصوص به دست می‌آید. (زحیلی، ۱۴۲۷: ج ۱: ۳۴۹)

۳-۵. تشبیه معدوم شرعی به معدوم حقیقی

برخی از فقهای اهل سنت با استفاده از واژه «معدوم» به‌جای واژه «ممتنع» از قاعده‌ای به این شکل گفتگو کرده‌اند: «المعدوم شرعا کالمعدوم حقیقه». (زحیلی، ۱۴۲۷: ج ۲: ۳۶۸) بر اساس این قاعده، گاهی یک عمل، هم وجود حسی دارد و هم وجود شرعی، مانند عبادت یا قراردادی که با همه اجزاء و شرائط، تحقق پیدا می‌کند. در برابر، گاهی یک عمل وجود حسی دارد، ولی وجود شرعی ندارد، مانند عبادت یا قراردادی که فاقد ارکان یا شرایط معتبر شرعی است. در صورت دوم، شارع این عمل را موجود فرض نکرده، گویا تحقق پیدا نکرده‌است.

۳-۶. تشبیه ممتنع شرعی به معدوم حسی

در منابع اهل سنت از قاعده دیگری با عنوان «ما امتنع شرعاً فهو کالمعدوم حساً» یاد شده است. (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۲۷۲)

۳-۷. تشبیه معدوم شرعی به معدوم حسی

برخی از فقهای اهل سنت با تغییر در عبارت قاعده و استفاده از واژه «معدوم»، این قاعده را چنین نقل کرده‌اند: «المعدوم شرعاً کالمعدوم حساً». (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۲۷۲) همین قاعده گاه به شکل پرسشی و با عبارتی متفاوت، چنین نقل شده است: و «المعدوم معنی هل هو کالمعدوم حقیقة؟»، (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۲۷۲) و «النهی هل یصیر المنهی عنه مضمحلاً کالعدم أم لا؟»، «النهی هل یدل علی فساد المنهی عنه لا؟». (زحیلی، ۱۴۲۷: ج ۲: ۳۶۸)

به هر روی، منظور از اصطلاح «معدوم شرعی»، محرمات شرعی است، یعنی کارهایی که شارع مکلفان را از انجام آنها نهی کرده است؛ در نتیجه، مکلفان نباید آنها را انجام دهند، پس تحقق خارجی پیدا نمی‌کنند. این محرمات شرعی، همچون اموری هستند که در جهان خارج وجود ندارند (معدوم حسی). (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۲۷۲) نکته مهم در این خوانش، برابر انگاری این قاعده با مسئله اصول فقهی «نهی در عبادات و معاملات، مقتضی فساد است یا چنین اقتضائی ندارد؟» می‌باشد.

۴. تبارشناسی قاعده

هرچند «قاعده الممتنع» قاعده‌ای فقهی به حساب آمده (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۷۱) و فقهاء در مسائل مختلف به آن استناد کرده‌اند، اما در علم کلام و علم اصول فقه نیز مورد بحث قرار گرفته است.

۴-۱. خاستگاه کلامی قاعده

«کلام» علمی است که از وجوب (ضرورت) وجود باری تعالی و صفات و افعال او بحث می‌کند. (سبحانی، ۱۴۲۵: ج ۴: ۴۲۸) از جمله مسائل مهم کلامی، مسأله «قبح تکلیف بما لا یطاق» است، یعنی ناروایی تکلیفی که انجام آن توسط مکلف به دلیل نداشتن قدرت یا ناتوانی از انجام آن ممکن نیست (علم‌الهدی، ۱۴۱۱: ۱۰۱)؛ زیرا لازمه تکلیف داشتن، وجود کیفر بر مخالفت آن تکلیف است؛ حال اگر تکلیف به چیزی خارج از توان مکلف تعلق بگیرد و مکلف به واسطه ناتوانی قادر به انجام آن نباشد، می‌بایست مورد کیفر قرار بگیرد و کیفر چنین فردی از بارزترین مصادیق ظلم بوده و ستم‌کاری نیز برای خداوند قبیح است. (حلی، ۱۹۸۲: ۹۹-۱۰۰؛ سبحانی، ۱۴۲۸: ۱۸۸) از طرف دیگر، از دیرباز برای متکلمان این پرسش مطرح بوده است که آیا شارع می‌تواند تکلیف بما لا یطاق را جعل کند، زیرا لازمه چنین جعلی، تعلق اراده و طلب خداوند به تکلیفی است که از توان مکلف خارج است و چون

اراده الهی تخلف ناپذیر است، مکلف مجبور به انجام تکلیفی می‌شود که قادر به انجام آن نیست. (سبحانی، ۱۴۲۵: ۳۰۴ و ۳۴۲)

تعلق تکلیف شرعی به امر محال (ممتنع عقلی)، مانند تکلیف فرد به انجام کار غیر مقدور از نظر معتزله، «تکلیف محال» به حساب آمده، جایز نیست؛ اما همین تکلیف از نظر اشاعره، چون «تکلیف به محال» است، جایز خواهد بود. (شوشتری، ۱۴۰۹: ج ۱: ۲۸۷) همچنین با توجه به اختیاری و ارادی بودن قانونگذاری، این پرسش مطرح است که اگر شارع انجام عملی را حرام دانست، با توجه به این که انجام عمل حرام برای مکلف غیر مقدور شرعی است، آیا می‌تواند انجام همان عمل را از مکلف بخواهد؟ بدین ترتیب، قاعده الممتنع مبتنی بر دو حکم عقلی است: قبح تکلیف به غیر مقدور عقلی و تلازم میان حکم عقل و حکم شرع در قالب این برهان: الف) غیر مقدور شرعی، همچون غیر مقدور عقلی است؛ ب) تکلیف به امر غیر مقدور، قبیح است؛ ج) تکلیف به غیر مقدور شرعی قبیح است.

۴-۲. خاستگاه اصول فقهی قاعده

اگر ملاک برای اصولی بودن یک قاعده یا مسئله این باشد که نتیجه آن، حدّ وسط در برهان فقهی قرار بگیرد (مظفر، ۱۴۳۰: ج ۱: ۹)، قاعده «الممتنع شرعا کالممتنع عقلا» قاعده اصولی نیست؛ زیرا با همسان‌انگاری «ممتنع عقلی» و «غیرمقدور» از یک سو و همسان‌انگاری «ممتنع شرعی» و «حرام» یا «عدم واجب» از سوی دیگر، این قاعده اگر قرار باشد حدّ وسط در برهان‌های فقهی قرار گیرد، چنین خواهد شد؛ این عمل ممتنع شرعی است، چون حرام است؛ هر عملی که ممتنع شرعی باشد، ممتنع عقلی نیز خواهد بود؛ پس این عمل ممتنع عقلی است؛ برای مثال: رباخواری ممتنع شرعی است، چون حرام است؛ هر عملی که ممتنع شرعی باشد، ممتنع عقلی است؛ پس رباخواری ممتنع عقلی است؛ و واضح است که این استدلال درست نیست، زیرا اگر رباخواری ممتنع عقلی باشد، نباید در جهان خارج انجام شود یا شارع در برخی از موارد (ربای میان پدر و فرزند، ربای میان شوهر و زن، ربای میان مسلمان و غیر مسلمان) آن را مجاز بداند. (سیفی، ۱۳۸۸: ۲۳۵-۳۴۳)

اما اگر خوانش دوم قاعده را بپذیریم، یعنی مدعی شویم: «الممتنع عقلا کالممتنع شرعا»، در این صورت این قاعده می‌تواند کاربرد وسیعی در مسائل فقهی نو پیدا به این ترتیب داشته باشد: این عمل ممتنع عقلی است، چون غیر مقدور است؛ هر عملی که ممتنع عقلی باشد، ممتنع شرعی نیز خواهد بود؛ پس این عمل، حرام است. در این صورت، همان‌گونه که گذشت، این قاعده همتای قاعده «کلما حکم به العقل، حکم به الشرع» به حساب می‌آید. روشن است که در چنین مواردی، بایستی امتناع عقلی را اعم از امر محال و امتناع علمی بدانیم، همچنان که عدم قدرت عقلی را برابر با عدم قدرت عرفی تعریف کنیم. به عنوان مثال: روزه گرفتن در تابستان برای کارگران شاغل در کوره‌های ریخته‌گری غیر مقدور است؛ هر عمل غیر مقدور، حرام شرعی است؛ پس روزه گرفتن برای کارگران شاغل در کوره‌های ریخته‌گری حرام است.

به هر روی، هرچند قاعده «الممتنع شرعا کالممتنع عقلا»، قاعده اصولی نیست و در فرایند استنباط احکام شرعی قرار نمی‌گیرد، اما در حل برخی از مسائل اصول فقهی به‌کار می‌رود: اجتماع امر و نهی، (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۷۲) اشتراط قصد قربت در عبادات، (سبحانی، ۱۴۲۴: ۱ ج: ۳۲۲) تزاحم واجب با مقدمه خود، (نجم‌آبادی، ۱۳۸۰: ۱ ج: ۲۶۴) امر به شیء مقتضی نهی از ضد آن، (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱: ۲ ج: ۷۳) مرجحات تزاحم ادله اگر یکی از اطراف تخییر، غیر مقدور عقلی یا شرعی باشد. (مدرسی یزدی، ۱۳۸۳: ۳: ۷۰)

۴-۳. خاستگاه فقهی قاعده

قاعده فقهی، حکم کلی شرعی است که بر موارد و مصادیق متعددی منطبق می‌شود. (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۷: ۵) مهم‌ترین شاخصه یک قاعده فقهی آن است که نتیجه آن به‌صورت مستقیم در استنباط حکم فقهی جزئی مؤثر بوده، در کبرای قیاس استنباط حکم فقهی قرار می‌گیرد. (حکیم، ۱۴۲۹: ۴۲) از آن‌جا که استنتاج قاعده اصولی و شناخت آن متوقف بر قاعده فقهی نبوده، اما قواعد فقهی همیشه نتیجه برهانی هستند که کبرای آن قاعده‌ای اصول فقهی است؛ همچنین، کشف حکم شرعی از قاعده اصولی از باب استنباط است، اما استفاده حکم شرعی از قواعد فقهی از باب تطبیق است؛ (مظفر، ۱۴۳۰: ۱ ج: ۹) می‌توان قاعده الممتنع را از یک نظر، قاعده فقهی نیز به حساب آورد؛ زیرا هرگاه عملی غیر مقدور شرعی تشخیص داده شود، قاعده الممتنع بر آن منطبق و به عدم تعلق امر شرعی به آن حکم می‌شود. بهترین گواه بر این ادعا، کاربست‌های گوناگون و به نسبت فراوان این قاعده در حل مسائل فقهی است.

۵. کاربست‌های فقهی قاعده

بررسی نویسندگان نشان می‌دهد، قاعده الممتنع در تمامی ابواب فقهی که سلب قدرت شرعی قابل تصور است، جریان دارد. مانند: وجوب عریان نماز خواندن در صورت عدم امکان تطهیر لباس و عدم وجود لباس طاهر؛ (مغنیه، ۱۳۷۹: ۱ ج: ۱۶۵) وجوب اعاده نماز در فرض اعتقاد به این که وضو مصداق عنوان حرام بوده است؛ (خویی، ۱۴۱۷: ۳ ج: ۵۷۱) عدم وجوب پیروی از امر مالک در وسط نماز برای خروج از ملک، اگر پیش‌تر اجازه داده باشد؛ (همدانی، ۱۳۷۶: ۱ ج: ۴۷) اعتبار تمکن شرعی از استعمال آب در فردی که تیمم کرده، سپس آب یافته است؛ (نجفی، ۱۴۰۴: ۵ ج: ۲۳۵)؛ وجوب تیمم و عدم جواز وضو از آب موجود در ظرف غصبی؛ (خوئی، ۱۴۰۷: ۳ ج: ۲۹۶) وجوب تیمم برای روزه‌دار، اگر غسل متوقف بر ارتماس باشد؛ (روحانی، ۱۴۱۲: ۸ ج: ۱۸۳) سقوط وجوب مباشرت در وضو در صورت حک شدن اسم جلاله بر دست و لزوم مس آن؛ (خوئی، ۱۴۱۸: ۱۰ ج: ۴۳۳) جواز استفاده از زکات برای کسی که از نظر شرعی حق کسب‌وکار ندارد؛ (خوئی، ۱۴۱۸: ۲۴ ج: ۳۵۷) عدم تعلق زکات به اموال وقفی؛ (طباطبایی قمی، ۱۳۸۱: ۴ ج: ۱۸) شرط تمکن شرعی در تصرف برای تعلق زکات به

اموال؛ (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۱: ۴۶) عدم استطاعت در حج به واسطه تزاحم با واجب دیگر در ظرف اعمال حج؛ (محقق حلی، ۱۳۵۵: ج ۲: ۲۷۳) تحویل گرفتن صید توسط مُحْرِم از دیگران؛ (امامی خوانساری، بی تا: ۱۲۸) فسخ معامله با انجام عمل حرام، با وجود قدرت فسخ کننده بر فسخ با انجام عمل مشروع؛ (امامی خوانساری، بی تا: ۵۲۷) فساد شرط غیر مشروع در معاملات؛ (بجنوردی، ۱۳۷۹: ج ۱: ۱۲۷)؛ بطلان اجیر شدن برای کارفرمای دوم؛ (روحانی، ۱۴۱۲: ج ۱۹: ۱۱۲) لزوم وجود قدرت شرعی بر تسلیم مورد معامله برای صحت آن؛ (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳: ج ۴: ۸۶) وجود حق فسخ برای مشروطه، اگر در زمان عقد به نامشروع بودن آن جاهل باشد؛ (محقق داماد، ۱۳۸۴: ۳۲۲) وجوب پرداخت اجرت به جای مهریه، اگر مهریه تعلیم قرآن به زوجه توسط زوج تعیین شده باشد و شنیدن صدای اجنبیه حرام یا خوف در قوع فتنه یا مستلزم خلوت حرام باشد؛ (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ج ۸: ۲۳۸-۲۳۹) حرمت گرفتن دستمزد بر انجام کار حرام؛ (بجنوردی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۱۷۷) بطلان اجاره به واسطه شرط عدم تسلیم منفعت به شخص؛ (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹: ۱۱۹) بطلان اجاره در صورت وجود مانع شرعی از تصرف؛ (کاشف الغطاء، ۱۴۲۳: ج ۳: ۱۹۰) پفساد اجاره بر انجام عمل حرام؛ (یزدی، ۱۴۲۸: ج ۲: ۴۷۴) بطلان اجاره شیردهی زن در صورتی که با حق تمکین همسرش منافات داشته باشد، اجاره باطل است؛ (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳: ج ۴: ۳۲۶) عدم وقوع رد در نقل (عقد) لازم از نظر شرع؛ (غروی ۱۴۲۷، بی تا: ج ۴: ۴۴۷) عدم جواز مطالبه مال غصبی توسط مالک، اگر رد مال موجب تلف حیوان محترم بشود؛ (بجنوردی، ۱۳۷۷: ج ۴: ۹۵) حرمت رد مال غصبی که دلیل شرعی بر رد نکردن آن وجود دارد؛ (اشتهاردی، ۱۴۱۷: ج ۹: ۱۶۵) عدم صحت نذر بر فعل واجب، به واسطه عدم قدرت شرعی بر ترک واجب؛ (آملی، ۱۳۷۷: ج ۱۲: ۱۵۴) عدم نفوذ وصیت به معصیت؛ (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۲۸: ۲۶۳) بطلان عاریه در صورت نداشتن منفعت مشروع؛ (بجنوردی، ۱۳۷۷: ج ۷: ۱۳) بطلان نذر برای انجام کارهای ضرری؛ (خوئی، ۱۴۱۸: ج ۲۶: ۳۶۶) پذیرش اقرار به چیزی که صحت آن مشروع نیست؛ (سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۲۱: ۲۴۸) عدم جواز رجوع به قضات جور؛ (آشتیانی، ۱۳۸۴: ج ۱: ۱۰۸-۱۰۷) حرمت شکافتن شکم فردی که مال محترمی را بلعیده و بیرون آوردن آن موجب مرگش می شود؛ (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲۹۷)؛ عدم تساقط دو استصحاب در اطراف علم اجمالی با منع شرعی از یک طرف. (منتظری، ۱۴۱۵: ج ۱: ۳۸۱)

آن دسته از فقهای اهل سنت که به تشبیه ممتنع عادی به ممتنع حقیقی باور دارند، این کاربردهای فقهی را برای قاعده در نظر گرفته اند. بطلان شهادت دو شاهد عادل (بینه) بر تعلق مقدار زیادی پول به یک فرد فقیر که به دست آوردن آن مقدار پول در شرایط عادی (عدم ارث بری، عدم وصیت به سود او، عدم برخورداری از هدیه، قرار نگرفتن در ردیف استفاده کنندگان از اموال وقفی) برای او ممکن نیست؛ ادعای مدعی به این که مدعی علیه پس از گذشت زمانی طولانی، به سود او اقرار کرده است؛ ادعای شوهر (زن) مبنی بر مالکیت تمام یا بخشی از آن چه زن (شوهر) با اطلاع او فروخته و به خریدار هم تحویل داده است؛ ادعای شخص ثالث بر علیه مشتری مبنی بر مالک

بودن تمام یا بخشی از مبیع، در حالی که آگاه است از این که مشتری در مبیع تصرف مالکانه (تخریب، ساختن، کاشت درخت) می‌کند؛ ادعای فرزندی که در خانه پدری زندگی می‌کند و با پدر هم شغل است، مبنی بر مالکیت تمام یا بخشی از اموال پدر؛ ادعای متولی وقف یا وصی یتیم مبنی بر این که مقدار زیادی را برای موقوفه یا یتیم هزینه کرده است، در حالی که شواهد دروغ بودن آن را تأیید می‌کند؛ ادعای دروغ بودن یک مسئله متواتر؛ ادعای زن مبنی بر دریافت نکردن مهریه خود، پس از تن دادن به آمیزش، زیرا در شرایط عادی، زن حاضر نیست پیش از دریافت مهریه، تن به آمیزش دهد. (زرقل، ۱۴۰۹: ۲۲۶-۲۲۵؛ ابو حارث غزی، ۱۴۱۶: ۲۱۳-۲۱۵؛ زحیلی، ۱۴۲۷: ج ۱: ۳۱۹)

در صورت اعتبار تشبیه معدوم شرعی به معدوم حقیقی، این موارد از جمله نمونه‌های فقهی آن است: آمیزش با همسر در دوره عادت ماهیانه یا در حال روزه‌دار بودن او برای شوهری که سوگند به انجام آمیزش خورده است، سبب وفای به سوگند نمی‌شود؛ آمیزش با همسر در دوره عادت ماهیانه، سبب احسان زوج نمی‌شود؛ آمیزش با زوجه مطلقه رجعی در دوره عادت ماهیانه، سبب تحقق رجوع نمی‌شود؛ زیرا در همه این موارد، آمیزش حرام است و شارع آن را معدوم فرض کرده است. (زحیلی، ۱۴۲۷: ج ۲: ۳۶۹-۳۷۰)

بنا به درستی تشبیه معدوم شرعی به معدوم حسی، این موارد از سوی فقهای اهل سنت به عنوان کاربست‌های آن در نظر گرفته شده است: اگر نمازگزار تنها لباس نجس یا از جنس حریر در اختیار داشته باشد، به نظر برخی از فقهای شافعی بایستی برهنه نماز بخواند، زیرا این فرد از نظر شارع، فاقد لباس است و بر شخص فاقد لباس واجب است به صورت برهنه نماز بخواند؛ اگر شخصی با آب غصبی وضوء بگیرد، بنا به نظر امام احمد حنبل، نمازش باطل است، زیرا این شخص در نظر شارع فاقد آب است؛ بطلان طلاق دادن کودک؛ مسح کشیدن بر روی کفش غصبی موجب بطلان نماز است. (ابو حارث غزی، ۱۴۲۴: ج ۱۰: ۲۷۲-۲۷۳)

۶. تحلیل محتوایی قاعده

خوانش اول و دوم از قاعده، بار معنایی متفاوتی دارند. قاعده «الممتنع عقلاً کالممتنع شرعاً» در خوانش دوم، یکی از فروع قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» است که عالمان مسلمان در اعتبار آن اختلاف نظر دارند. (مظفر، ۱۴۳۰: ج ۲: ۲۶۹) روشن به نظر می‌رسد که آن اختلاف نظر به صورت طبیعی در اعتبار یا عدم اعتبار قاعده الممتنع نیز اثر می‌گذارد. اگر بپذیریم که عقل به هنگام حکم کردن، موضوع، محمول، شرائط و موانع حکم را در نظر می‌گیرد و شارع نیز چنین فرایندی را در صدور حکم پذیرفته است، (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع) باید پذیرفت که هرچه نزد عقل ممتنع باشد، نزد شارع نیز ممتنع خواهد بود (الممتنع عقلاً کالممتنع شرعاً) و به همین رو، می‌توان مدعی شد احکام شرعی منطبق با احکام عقلی است و هیچگاه احکام شارع از احکام عقل تخلف ندارد. اما قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» در خوانش نخست که موضوع این پژوهش است، به شکل مستقیم از

فروع قاعده «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» نیست. هرچند نمی‌توان بدون پذیرش ملازمه بین شرع و عقل، این قاعده را معتبر دانست.

میان گزاره‌های قرار گرفته در خوانش نخست از قاعده، یعنی «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» رابطه‌ای منطقی برقرار بوده، فقهای امامیه با استفاده از سه تشبیه، به همطرازی علت تحقق، نتیجه تأثیر آن علت و خود عمل ممتنع شرعی با علت تحقق، نتیجه تأثیر آن علت و خود عمل ممتنع عقلی تأکید کرده‌اند. علت امتناع شرعی، وجود یک یا چند مانع شرعی و نتیجه این امتناع شرعی، عدم قدرت مکلف بر انجام ممتنع شرعی و سرانجام، عدم تحقق ممتنع شرعی است و بدین ترتیب سه گزاره شکل می‌گیرد: «المانع الشرعی کالمانع العقلی»، «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» و «غیرالمقدور شرعاً کغیرالمقدور عقلاً». برای نمونه، تنگی وقت برای گرفتن وضوء (مانع شرعی)، عدم قدرت شرعی مکلف بر گرفتن وضوء (غیر مقدور شرعی)، گرفتن وضوء برای نماز (ممتنع شرعی). نظیر این سه گزاره را برای ممتنع عقلی نیز می‌توان در نظر گرفت: فلج بودن دو پا برای سفر پیاده به حج (مانع عقلی)، عدم قدرت عقلی مکلف دارای فلج حرکتی بر انجام حج پیاده (غیر مقدور عقلی)، حج پیاده برای فرد دارای فلج حرکتی (ممتنع عقلی).

تشبیه ممتنع شرعی به ممتنع عقلی، نگاهی حداکثری به رابطه شرع و عقل ارائه می‌کند، چرا که ممتنعات عقلی، اموری غیرقابل تحقق در جهان خارج هستند، در نتیجه، بنا بر این تشبیه، ممتنعات شرعی نیز در جهان خارج تحقق ناپذیرند. همان گونه که گذشت، بحرالعلوم با نگاه فروکاهشی به مسئله، جای ممتنع عقلی را با ممتنع عادی، عوض می‌کند. در نتیجه وی مدعی است که امور ممتنع شرعی، مانند امور ممتنع عادی هستند: «الممتنع شرعاً کالممتنع عادة». (بحر العلوم، ۱۴۰۳: ج ۱: ۸۳) تفاوت میان دو اصطلاح «ممتنع عقلی» و «ممتنع عادی» روشن به نظر می‌رسد، زیرا آن گونه که گذشت، ممتنعات عقلی، همان امور محالی هستند که قابلیت تحقق در جهان خارج را ندارند، ولی ممتنعات عادی، ناظر به اموری هستند که هرچند تحقق آن‌ها در جهان خارج محال نیست، ولی در شرایط طبیعی، تحققشان دور از ذهن است. در نتیجه، به همان اندازه که وقوع ممتنعات عادی، اموری دور از ذهن هستند، وقوع ممتنعات شرعی نیز دور از ذهن خواهند بود، هرچند هر دوی آن‌ها امکان وقوع خارجی را دارند. این گردش در تعبیر ناظر به جایگاه اراده مکلف در ارتکاب محرمات با وجود نهی شارع است.

به هر روی، گزاره «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» مبتنی بر تشبیه ممتنع شرعی به ممتنع عقلی است. بر اساس قواعد علوم بلاغی یک عبارت تشبیهی متشکل از چهار رکن: «مشبه»، «مشبه به»، «ادات تشبیه» و «وجه شبه» است که این وجه مشابهت بایستی در مشبه به قوی‌تر از مشبه باشد. (تفتازانی، بی تا: ۱۸۷-۱۸۸). از این رو، برای فهم این عبارت نخست باید مشخص شود که ممتنع شرعی در چه چیز شبیه ممتنع عقلی است؛ سپس بایستی معلوم شود که آن وجه مشابهت در مشبه به (ممتنع عقلی) قوی‌تر از مشبه (ممتنع شرعی) است.

با وجود استناد فراوان به این قاعده در منابع مختلف فقهی و اصول فقهی، کمتر مفهوم آن تبیین شده است. بنا به بررسی نویسندگان، در مفهوم این قاعده دست کم دو احتمال وجود دارد:

۶-۱. محال بودن تعلق امر آمر به ممتنع عقلی و ممتنع شرعی

مرحوم مصطفوی در مقام تعریف قاعده می‌نویسد: «معنی القاعدة هو أنّ الشيء الذي تعلق به المنع الشرعی (كشرب الخمر) يستحيل أن يتعلّق به الأمر (الأمر بالشرب) و يكون حاله حال الممتنع العقليّ الذي لا يمكن أن يقع متعلّق الأمر بالأمر بالطيران بدون الوسيلة». (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۷۱)

همان‌گونه که از این تعریف برمی‌آید، وجه شباهت، عدم تعلق امر شرعی است. اگر مفاد قاعده را درست بدانیم، بایستی عدم تعلق امر شرعی در مشبّه به (ممتنع عقلی) قوی‌تر و مشهورتر از مشبّه (ممتنع شرعی) باشد. یعنی چون تعلق امر شرعی به کارهایی که ممتنع عقلی است، محال می‌باشد؛ تعلق امر شرعی به کارهایی که ممتنع شرعی است نیز محال می‌باشد. در این فرض، محال بودن تعلق امر شرعی به ممتنع عقلی، امری قطعی است.

اگر ممتنع عقلی را برابر با «محال» بدانیم، تکلیف محال، محال بوده، هیچیک از جریان‌های فلسفی-کلامی در آن تردیدی ندارند؛ هرچند اشاعره در محال بودن «تکلیف به محال» با دیگر جریان‌های کلامی اختلاف نظر دارند. (شهرکانی، ۱۴۳۰: ج ۱: ۵۰۹) بر این اساس، وجه شباهت در مشبّه به قوی‌تر، بلکه بدیهی است؛ اما اثبات محال بودن تعلق تکلیف به ممتنع شرعی، یعنی آن‌چه مکلف به لحاظ موازین شرعی قادر به انجام آن نیست، مشروط به جریان قاعده و در مرتبه پایین‌تر از وضوح و قطعیت نسبت به محال بودن تعلق تکلیف به ممتنع عقلی است.

اختلاف نظر اصولیون در اعتبار قاعده تلازم میان حکم عقل و حکم شرع، (مشکینی، ۱۳۷۴: ۲۰۸-۲۰۷) آسیبی به این استدلال نمی‌زند، زیرا فرض قاعده الممتنع، محال بودن تعلق تکلیف شرعی به امور ممتنع عقلی است، محال بودنی که پشتوانه آن بداهت است؛ اما این که عقل توانایی درک مصالح و مفاسد افعال و در نتیجه قانون‌گذاری را دارد یا ندارد، مسأله دیگری است. به عبارت دیگر، بحث در این نیست که اگر عقل مصلحت یا مفسده‌ای را درک کرد، شارع هم بر اساس آن، حکم شرعی جعل می‌کند؛ بلکه بحث در این است که اگر چیزی از نظر عقل ممتنع باشد، شارع نمی‌تواند مکلف را وادار به انجام آن کند.

۶-۲. عدم قدرت مکلف به انجام ممتنع عقلی و ممتنع شرعی

بر این اساس، همان‌گونه که مکلف قدرت بر انجام ممتنع عقلی ندارد، قدرت بر انجام ممتنع شرعی نیز ندارد «و المنع الشرعی كالمنع العقليّ فی انتفاء المقدوريّة معه». (موسوی قزوینی، ۱۳۹۹: ج ۱: ۸۵) بدین ترتیب، این قاعده در مقام اثبات این مطلب است که وجود قدرت شرعی در انجام تکلیف شرعی، همچون وجود قدرت عقلی (تکوینی) در انجام آن‌ها ضروری است.

۷. اعتبارسنجی قاعده

بررسی کاربردهای قاعده در متون فقهی نشان می‌دهد که فقهای امامیه با دو رویکرد این قاعده را نقل و به آن استناد کرده‌اند:

رویکرد اول: استناد به قاعده بدون بیان دلیل اعتبار آن، همچون: محقق نجفی، بحرالعلوم، محقق نائینی، امامی خوانساری و غروی اصفهانی. (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴: ۴؛ ۲۶۳؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۱؛ ۸۳؛ نائینی، ۱۳۷۳: ۲؛ ۱۰۳؛ نائینی، ۱۳۵۵: ۱؛ ج: ۳۱۴؛ امامی خوانساری، بی‌تا: ۱۲۸ و ۵۲۷؛ غروی اصفهانی، ۱۴۰۹: ۱۱۹؛ غروی اصفهانی، ۱۴۲۷: ۲؛ ۴۷۳)

رویکرد دوم: استناد به قاعده با بیان دلیل اعتبار آن از جمله: (۱) ادعای اتفاق نظر و توافق بر اعتبار آن: «قد تحقق التسالم بین الفقهاء علی مدلول القاعدة و لا خلاف، و لا إشکال فیہ بینهم بل الأمر عندهم من المسلمات فی مختلف المجالات» (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۷۲؛ ۲) از مستقالات عقلی پنداشتن آن: «و العقل قد استقل بأن الممنوع شرعا کالممتنع عادة أو عقلا». (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۷۲-۱۷۱)؛ از جمله گزاره‌های مشهور دانستن آن: «و من القضايا المشهورة أن الممنوع شرعا کالممتنع عقلا». (حسینی شاهرودی، بی‌تا: ۲: ۳۸۸)؛ «و قد اشتهر ان الممتنع الشرعي، کالممتنع العقلي، واللابدية الشرعية، کاللابدية العقلية». (روحانی، ۱۳۸۲: ۳؛ ۲۲۶)

از سوی دیگر، برخی از فقها نیز بر نامعتبر بودن قاعده به سه شکل پافشاری دارند: (۱) بی اساس و دروغ‌پنداری قاعده: «و من الأكاذیب إنَّ الممنوع الشرعی کالممنوع العقلي فلا تغفل» (خمینی، ۱۴۱۸: ۷؛ ۴۸۲؛ ۲) فاقد دلیل دانستن قاعده: «انه غير مقدور التسليم شرعا و الممنوع شرعا کالممتنع عقلا. و فيه انه قد مرّ انه لا دليل عليه.» (طباطبائی قمی، ۱۴۲۶: ۸؛ ۳۱۲؛ ۳) استدلال بر بطلان قاعده «و مسألة أن الممنوع شرعا کالممنوع عقلا، من الخطایات، و لا برهان علیها، بل البرهان علی خلافها، ناهض جداً». (خمینی، ۱۴۱۸: ۳؛ ۴۱۱) طرفداران بطلان قاعده، برای اثبات آن به این مطالب استناد کرده‌اند: مفاد قاعده چیزی جز لزوم ترک محرّمات نیست (قمی، ۱۴۲۳: ۴؛ ۲۵۶)؛ عدم کلیت قاعده و محدود بودن آن به جایی که عقل بر خلاف آن حکم نکند (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۷۲-۱۷۱) و با منع عقلی از انجام یا عدم انجام یک عمل، منع شرعی تأثیری ندارد (حکیم، ۱۴۰۸: ۱؛ ۳۹۸)؛ عدم کلیت قاعده و جریان ناپذیری آن در جایی که مکلف جهل به منع شرعی یا غفلت از آن دارد؛ (یزدی، ۱۴۲۱: ۴؛ ۵۳۶) عدم کلیت قاعده و اختصاص جریان آن به فرض تراحم و تقدیم حرمت اهم بر وجوب مهم؛ (قمی، ۱۴۲۰: ۲؛ ۷۰؛ حسینی شاهرودی، بی‌تا: ج: ۱؛ ۴۲) در فرض اعتقاد به مشروعیت عمل حرام، هرچند ترخیص عقلی وجود دارد، اما مکلف ترخیص شرعی ندارد. (حکیم، ۱۴۱۶: ج: ۱؛ ۹-۱۰) اگر ممنوع شرعی، همچون ممتنع عقلی باشد، بایستی هر عمل حرام، ضروری عدم باشد، حال آن‌که چنین نیست؛ (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۹: ج: ۲؛ ۱۷۵) برابری ممنوع شرعی با ممتنع عقلی، بر فرض صحت، اختصاص به حرمت تکلیفی داشته، شامل فساد و بطلان وضعی

نمی‌شود، (خوئی، ۱۳۷۷: ج ۷: ۴۷۴) تلازمی هم میان حرمت تکلیفی و فساد وضعی نیست؛ (طباطبایی قمی، ۱۴۰۰: ج ۴: ۷۰) مستلزم خلف است، زیرا اگر متعلق نهی، از نظر شرعی غیر مقدور باشد، نهی به آن تعلق نمی‌گیرد و اگر نهی به آن تعلق گرفته‌است، پس از نظر شرعی غیرمقدور نیست؛ (قمی، ۱۴۲۳: ج ۴: ۲۵۵) اخذ قدرت در موضوع حکم، به قدرت عرفی تکوینی انصراف دارد و امر به مزاحم، سبب سلب قدرت تکوینی نمی‌شود. (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۲: ۲۶۰)

نقد و بررسی: از آن‌جا که نص دینی (قرآن و سنت) یا اجماع به مفهوم مصطلح آن در اصول فقه، بر اعتبار (حجیت) قاعده «المتنع شرعا کالمتنع عقلا» دلالت ندارد، مهم‌ترین دلیل اعتبار آن، حکم عقل به درستی قاعده به واسطه بداهت مفاد آن است؛ زیرا آن‌گونه که متکلمان و عالمان اصول فقه بیان داشته‌اند، یکی از شرایط تحقق تکلیف از سوی امر حکیم، امکان تکلیف کردن است. امکان‌پذیری تکلیف دو پیامد مهم به دنبال دارد: تکلیف به انجام امور ممتنع و محال تعلق نمی‌گیرد؛ مکلف نیز بایستی قدرت بر انجام مأمور به را داشته باشد و به همین جهت، تکلیف کردن شخص ناتوان (عاجز) قبیح است. (حلی، ۱۴۱۲: ج ۹: ۱۴۱؛ حلی، ۱۹۸۲: ۱۳۴) و این قبح، امری ضروری و در آن، اولی است (قیاسات‌ها معها). (طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱: ۲۱۵) اصولیون نیز از یک‌سو، «قدرت» را از تبار شرط وجوب (تکلیف) می‌دانند نه شرط واجب (حلی، ۱۳۸۷: ج ۱: ۲۳۰) و از سوی دیگر، متعلق تکلیف را طبیعت می‌دانند و نه فرد تا تکلیف شرعی تنها افرادی را شامل شود که تعلق تکلیف به آن‌ها امتناع عقلی یا شرعی نداشته باشد. (میلانی، ۱۴۲۸: ج ۳: ۱۷۱؛ خوئی، ۱۴۱۹: ج ۱: ۳۸۰)

بر این اساس، قاعده الممتنع از شاخه‌های قاعده اشتراط قدرت در تکلیف و بطلان تکلیف به غیرمقدور (تکلیف بما لایطاق) بوده، مستندات شرعی، اما ارشادی قاعده اشتراط قدرت در تکلیف، همچون: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲: ۲۸۶)، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۲۲: ۷۸)؛ نیز می‌تواند تأیید کننده اعتبار آن باشد. (حلی، ۱۹۸۲: ۹۹)

با وجود بدیهی بودن استحاله تعلق تکلیف به امر ممتنع، همان‌گونه که گذشت، مخالفان اعتبار قاعده الممتنع، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، بر عدم همسانی قدرت شرعی با قدرت عقلی تأکید داشته، بر این باورند با وجود مانع شرعی، نمی‌توان مکلف را فاقد قدرت به حساب آورد و در نتیجه، تعلق امر به ممنوع شرعی، محال نخواهد بود؛ زیرا: (۱) احکام اعتباری شرعی بر خلاف امور خارجی، ماهیتی اعتباری دارند و بر خلاف امور ممتنع (ذاتی یا غیری) که قابل ایجاد و تحقق در جهان خارج نیستند؛ محرمات شرعی با اراده مکلف در خارج تحقق پیدا می‌کنند؛ (۲) احکام عقلی استثناپذیر (تخصیص‌بردار) نیستند؛ اما احکام شرعی استثنا بردار بوده، انجام ممتنع شرعی (عمل حرام)، در فرض داشتن اهمیت، جایز است؛ (۳) احکام وضعی شرعی چون با نظام پاداش و کیفر مرتبط نیستند، ترتب یا عدم ترتب اثر بر متعلق آن‌ها تابع نهی شارع نیست. (خوئی، ۱۳۷۷: ج ۷: ۴۷۴)

چنین استدلالی موجه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا همان‌گونه که از عنوان قاعده برمی‌آید، سخن از شباهت ممتنع شرعی با ممتنع عقلی است و نه همسانی (عینیت) آن‌ها؛ ضمن آن‌که شباهت این دو

قاعده، مطلق و در تمام جهات نیست. از آن جا که وجه این شباهت در خود قاعده نیامده است؛ بایستی به دنبال مؤلفه مؤثر در شباهت دو طرف تشبیه باشیم (وجه شبهه)؛ یعنی آن چه ممتنع شرعی (مشبه) در آن چیز شبیه ممتنع عقلی (مشبه به) است. آن گونه که گذشت، در تبیین این تشبیه دو احتمال وجود دارد: ۱) همان گونه که امر به ممتنع عقلی محال است، امر به ممتنع شرعی نیز محال است؛ ۲) همان گونه که مکلف قدرت بر انجام ممتنع عقلی ندارد، قدرت بر انجام ممتنع شرعی نیز ندارد «و المنع الشرعی کالمنع العقلی فی انتفاء المقدوریة معه». (موسوی قزوینی، ۱۳۹۹: ج ۱: ۸۵). اگر بپذیریم منظور از «ممتنع عقلی»، امر محال و منظور از «ممتنع شرعی»، عمل حرام (منهی عنه) است، نتیجه دو احتمال پیشین چنین می شود: همان گونه که تعلق امر آمر به ممتنع عقلی محال است، تعلق امر آمر به عمل حرام نیز محال است (امتناع در مقام جعل) یا همان گونه که مکلف قادر به انجام عمل ممتنع عقلی (محال) نیست، قادر به انجام عمل حرام نیست. (امتناع در مقام امتثال) بنا بر احتمال اول، بازگشت قاعده «الممتنع عقلا کالممتنع شرعا»، به محال بودن اجتماع امر و نهی است؛ چرا که مستلزم جمع بین محبوبیت و مبغضویت و جمع دو اراده جدی متناقض در آمر است. اما بنا بر احتمال دوم، تمام سخن در لزوم وجود قدرت شرعی بر انجام عمل، همچون وجود قدرت عقلی (تکوینی) بر انجام آن عمل است؛ اما باید توجه داشت که ظرف تشریح، ظرف اعتباری است، در نتیجه، شارع در این ظرف، محرّمات را معدوم الوجود فرض کرده است، یعنی نمی خواهد در جهان خارج وجود پیدا کنند، نظیر معدوم الوجود بودن «ضرر» در ظرف تشریح بنا بر یکی از خوانش ها در قاعده لاضرر. روشن است که نبود قدرت شرعی بر انجام یک عمل با وجود قدرت عقلی بر انجام همان عمل سازگار است؛ همان گونه که نبود وجود ضرر در عالم تشریح منافاتی با وجود ضرر در جهان خارج ندارد. (خوانساری، ۱۳۷۳: ج ۲: ۲۰۴-۲۰۵)

بدین ترتیب، از یک سو، مکلف در فرض پابندی به شریعت، نمی تواند (نباید) محرّمات را انجام دهد. از سوی دیگر، شارع می تواند در فرض تراحم دو عمل حرام، به مکلف اجازه دهد تا عمل حرام غیر مهم را انجام دهد یا انجام معاملات حرام را دارای اثر وضعی بداند. (نهی در معاملات موجب فساد نیست) (تبریزی، ۱۳۷۲: ۳۷) همچنان که عقل می تواند در فرض اضطرار یا اکراه به مکلف اجازه دهد برای حفظ مصلحت بالاتر، عمل حرام را انجام دهد (إنما کان الممنوع کالممتنع إذا لم یحکم العقل بلزومه إرشادا إلی ما هو أقل المحذورین). (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۷۱ و ۱۷۲).

توضیحات گذشته نشان می دهد، گرچه قاعده «الممتنع شرعا کالممتنع عقلا» از اعتبار کافی برخوردار است، اما به لحاظ معنایی، مفهومی جز قاعده اشتراط قدرت در تکلیف و بطلان تکلیف به غیر مقدور (تکلیف بما لایطاق) ندارد.

نتایج

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد:

۱. قاعده فقهی «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» از آن جهت که منشاء قرآنی و روایی ندارد، قاعده‌ای اصطیادی است که با خوانش‌های مختلف در منابع فقهی شیعه به کار رفته است.
۲. قاعده الممتنع در خوانش مشهور آن در منابع امامیه، یعنی «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً»، از نظر معنایی همسوی با گزاره‌های: «الممنوع شرعاً کالممنوع عقلاً»، «الممنوع شرعاً کالممتنع عقلاً»، «الممنوع نقلاً کالممتنع عقلاً»، «الممنوع شرعاً کالممنوع عقلاً و خارجاً»، «غیرالمقدور شرعاً کغیرالمقدور عقلاً» و «المانع الشرعی کالمانع العقلی» است.
۳. قاعده «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» در منابع اهل سنت به کار نرفته است؛ ولی در قالب چند تشبیه، مفهومی نزدیک به آن را گزارش کرده‌اند: تشبیه ممتنع عادی به ممتنع حقیقی، تشبیه معدوم شرعی به معدوم حقیقی، تشبیه ممتنع شرعی به معدوم حسی، تشبیه معدوم شرعی به معدوم حسی.
۴. قاعده الممتنع در خوانش غیرمشهور آن در منابع امامیه، یعنی «الممتنع عقلاً کالممتنع شرعاً»، از فروع قاعده ملازمه حکم عقل و شرع است.
۵. با توجه به ساختار واژگانی قاعده، هدف از آن، بیان مشابهت ممتنع شرعی با ممتنع عقلی است و نه همسانی آن‌ها؛ در نتیجه، نقدهای وارد بر قاعده مبنی بر تفاوت بنیادین ممتنع شرعی و ممتنع عقلی، وارد نیست.
۶. قاعده الممتنع در مقام تشبیه ممتنع شرعی به ممتنع عقلی در محال بودن تعلق امر شارع به آن‌ها یا عدم قدرت مکلف بر انجام آن دو است.
۷. بنا به همسانی ممتنع شرعی با ممنوع شرعی و همسانی ممنوع شرعی با محرّمات، همان‌گونه که شارع نمی‌تواند به محال عقلی امر کند، چرا که حکیمانه نیست؛ شارع نمی‌تواند به انجام کار حرام امر کند؛ زیرا از آن جهت که مستلزم نقض غرض است، حکیمانه نیست. در نتیجه، بازگشت قاعده الممتنع به مسئله محال بودن اجتماع امر و نهی در مرکز واحد و از جهت واحد است.
۸. قدرت مکلف بر انجام محرّمات شرعی در جهان خارج با غیر قادر فرض کردن وی در انجام همان محرّمات در ساختار شریعت، ناسازگار نیست؛ زیرا مکلف متدین به انجام واجبات و ترک محرّمات با حفظ این تدین، نمی‌تواند مرتکب محرّمات الهی شود، هرچند همین مکلف بدون توجه به تدین خود، قادر به انجام همه محرّمات است (فساق).
۹. قاعده الممتنع، هرچند از اعتبار کافی برخوردار است؛ اما از نظر معنایی، همسوی با دو قاعده «اشترط قدرت در تکلیف» و «بطلان تکلیف به غیر مقدور» است.

پیشنهادها

با توجه به اهمیت قاعده «الممتنع عقلا کالممتنع شرعا» و عکس آن، یعنی «الممتنع عقلا کالممتنع شرعا»، در ایجاد همطرازی میان دریافت عقلی و دریافت شرعی در عدم وقوع یک چیز، پیشنهاد می‌شود تا فقها در استنباط احکام شرعی و قانونگذار در وضع قوانین مدنی و جزایی آن را مورد توجه قرار دهد. به ویژه اگر فهم عقلی به فهم عرفی تعمیم داده شود و از امتناع عرفی (عقلی) به امتناع شرعی پی‌برده شود.

منابع

- ابو حارث غزى، محمد صدقى (١٤١٦ق). الوجيز في إيضاح قواعد الفقه الكلية. چاپ چهارم. بيروت: مؤسسة الرسالة العالمية.
- _____ (١٤٢٤ق). موسوعه القواعد الفقهييه. ١٣ جلد. بيروت: مؤسسه الرساله.
- اشتهاردى، على پناه (١٤١٧ق). مدارك العروة. ٣٠ جلد. تهران: دار الاسوة للطباعة و النشر.
- أشتياني، محمدحسن بن جعفر (١٣٨٤). كتاب الزكاة. ٢ جلد. قم: المؤتمر العلامة الأشتياني.
- امامى خوانسارى، محمد (بى تا). الحاشية الثانية على المكاسب. قم: بى نا.
- أملى، محمد تقى (١٣٧٧ق). مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى. بى جا: مطبعة فردوسى.
- بجنوردى، حسن (١٣٧٧). القواعد الفقهييه. ٧ جلد. قم: نشر الرهادى.
- بجنوردى، محمد (١٣٧٩). قواعد فقهييه. ٢ جلد. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.
- بحر العلوم، محمد (١٤٠٣ق). بلغة الفقيه. ٤ جلد. تهران: منشورات مكتبة الصادق.
- تبريزى، غلامحسين (١٣٧٢). خلاصة الأصول. چاپ دوم. مشهد: طوس.
- تفتازانى، سعد الدين (بى تا). مختصر المعانى. قم: دار الفكر.
- جمعى از پژوهشگران (١٤٢٣). موسوعة الفقه الإسلامى طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام. ٣٥ جلد. قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامى.
- جوادى أملى، عبدالله (١٣٩١/٣/٢). درس خارج فقه. كتاب بيع.
- حاجى ده آبادى، احمد (١٣٨٧). قواعد فقه جزاى. قم: مؤسسه چاپ زيتون.
- حكيم، سيد محسن (١٤١٦ق). مستمسك العروة الوثقى. ١٤ جلد. قم: مؤسسة دار التفسير.
- _____ (١٤٠٨ق). حقائق الأصول. ٢ جلد. قم: مكتبة بصيرتى.
- حكيم، محمد تقى (١٤٢٩ق). القواعد العامة في الفقه المقارن. تهران: المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الاسلاميه.
- حلّى، حسن بن يوسف (١٤١٢ق). منتهى المطلب في تحقيق المذهب. ١٥ جلد. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
- _____ (١٩٨٢م). نهج الحق و كشف الصدق. بيروت: دار الكتاب اللبناني.
- _____ (١٣٦٣). الجوهر النضيد، قم: بيدار.
- حلّى، فخر المحققين (١٣٨٧ق). إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد. ٤ جلد. قم: مؤسسه اسماعيليان.
- خراسانى، محمد كاظم (١٤٠٩ق). كفاية الأصول. قم: مؤسسه آل البيت.
- خمينى، مصطفى (١٤١٨ق). تحريرات في الأصول. ٨ جلد. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.

- خوانساری، موسی (۱۳۷۳ق). منیه الطالب فی شرح المکاسب. ۲جلد. تهران: محمدیه.
- خوئی، ابوالقاسم (۱۳۷۷). مصباح الفقاهة. ۷جلد. قم: داوری.
- _____ (۱۴۱۹ق). دراسات في علم الأصول. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- _____ (۱۴۰۷ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. ۶جلد. قم: لطفی.
- _____ (۱۴۱۷ق). الهدایة فی الأصول. ۴جلد. قم: مؤسسه فرهنگي صاحب الامر.
- _____ (۱۴۱۳ق). محاضرات فی فقه الجعفری. ۴جلد. قم: مؤسسه دائره المعارف الفقه الاسلامی.
- _____ (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئي. ۵۰جلد. قم: التوحيد للنشر.
- روحانی، محمد (۱۴۱۹ق). المرتقی إلى الفقه الأرقی. تهران: مؤسسه الجلیل للتحقیقات الثقافیة.
- روحانی، محمد صادق (۱۳۸۲). زبدة الأصول. ۶جلد. تهران: حدیث دل.
- _____ (۱۴۱۲ق). فقه الصادق. ۴۱جلد. قم: دار الكتاب.
- رضازاده، رجبعلی (۱۳۸۹/۱۲/۱۱)، درس خارج فقه، کتاب نکاح.
- زحیلی، محمد مصطفی (۱۴۲۷ق). القواعد الفقهیة وتطبیقاتها فی المذاهب الأربعة. ۲جلد. دمشق: دارالفکر.
- زرقا، احمد بن شیخ محمد (۱۴۰۹ق). شرح القواعد الفقهیة. چاپ دوم. دمشق: دارالقلم.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۴ق). ارشاد العقول الی مباحث الاصول. ۴جلد. قم: مؤسسه امام صادق.
- _____ (۱۴۲۵ق). الرسائل و المقالات. ۶جلد. چاپ دوم. قم: مؤسسه الامام صادق.
- _____ (۱۴۲۸ق). المحاضرات فی الالهیات. قم: مؤسسه الامام الصادق.
- سبزواری، عبد الاعلی (۱۴۱۳ق). مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام. ۳۰جلد. قم: مؤسسه المنار.
- سبزواری، محمدباقر (بی تا). ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد. ۲جلد. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- سیفی، علی اکبر (۱۳۸۸). دلیل تحریر الوسیله. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- شهرکانی، ابراهیم اسماعیل. (۱۴۳۰ق). المفید فی شرح أصول الفقه. ۲جلد. قم: ذوی القربی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. ۱۵جلد. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- شوشتری، قاضی نور الله (۱۴۰۹ق). إحقاق الحق و إزهاق الباطل. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- طباطبائی قمی، محمدتقی (۱۴۲۶ق). مبانی منهج الصالحین. ۱۰جلد. قم: منشورات قلم الشرق.
- _____ (۱۴۰۰ق). دراساتنا من الفقه الجعفري. ۴جلد. قم: مطبعة الخيام.

طباطبایی قمی، تقی و طباطبایی قمی، حسین. (١٣٨١-١٤٢٣). الدلائل في شرح منتخب المسائل. ٥ جلد. قم: محلاتی.

طوسی، نصیر الدین (١٣٧٥). شرح الاشارات و التنبیها مع المحاکمات. ٣ جلد. قم: نشر البلاغة.

علم الهدی، علی بن حسین (١٤١١ق). الذخيرة في علم الکلام، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.

غروی اصفهانی، محمد حسین (١٤٠٩ق). الاجارة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

_____ (١٤٢٧ق). حاشية كتاب المكاسب. ٥ جلد. قم: ذوی القربی.

فاضل لنکرانی، محمد. (١٤٢٥ق). القواعد الفقهية، قم: مركز فقه الأئمة الأطهار.

فاضل لنکرانی، محمدجواد (١٣٩٦). قاعده میسور، قم: مركز فقهی ائمه اطهار.

فانی اصفهانی، علی (١٤٠١ق). آراء حول مبحث الألفاظ في علم الأصول. ٢ جلد. قم: مظاهری.

قمی، ابوالقاسم (١٤٢٠ق). مناهج الأحكام (كتاب الصلاة). قم: مؤسسة النشر الإسلامي.

کاشف الغطاء، احمد (١٤٢٣ق). سفينة النجاة و مشكاة الهدی و مصباح السعادات. ٤ جلد. نجف:

مؤسسة كاشف الغطاء العامة.

کاشف الغطاء، حسن (١٤٢٢ق). أنوار الفقاهة، نجف: مؤسسه كاشف الغطاء العامة.

محقق حلی، جعفر بن حسن (١٣٥٥). جامع المدارک في شرح المختصر النافع. چاپ دوم.

تهران: مكتبة الصدوق.

محقق داماد، سيد مصطفی (١٣٨٤). بررسی فقهی حقوق خانواده. تهران: مركز نشر علوم

اسلامی.

مدرسی یزدی، عباس (١٣٨٣). نماذج الأصول في شرح مقالات الأصول. ٤ جلد. قم، نشر داوری.

مشکینی، علی (١٣٧٤). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، چاپ ششم. قم: الهادي.

مصطفوی، محمد کاظم (١٤٢١ق). مائة قاعدة فقهية. ٢ جلد. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

مظاهری، حسین (بی تا). عوائد القواعد الفقهية (المقدمه)، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی.

مظفر، محمد رضا (١٤٣٠ق).، أصول الفقه، ٢ جلد. قم، طبع انتشارات اسلامی.

مغنیه، محمدجواد. (١٣٧٩). فقه الإمام جعفر الصادق. ٦ جلد. قم: انصاریان.

منتظری، حسینعلی (١٤٠٩ق). كتاب الزكاة. ٤ جلد. چاپ دوم. قم: المركز العالمي للدراسات

الاسلامية.

_____ (١٤١٥ق). دراسات في المكاسب المحرمة. ٣ جلد. قم: نشر تفکر.

موسوی عاملی، محمد بن علی (١٤٢٩ق). مدارک الأحكام في شرح شرائع الإسلام. ٨ جلد. چاپ

دوم. قم: مؤسسة آل البيت لحياء التراث.

موسوی قزوینی، علی (١٢٩٩ق). الحاشية على قوانين الاصول. ١ جلد. بی جا: مطبعة حاجي

ابراهيم تبريزي.

- ميلانى، على حسيني (١٤٢٨ق). تحقيق الاصول. ٥ جلد. قم: الحقائق.
- نائيني، محمد حسين (١٣٧٣ق). منية الطالب. ٢ جلد. تهران: المكتبة المحمدية.
- _____ (١٣٥٥ق). فوائد الاصول. ٤ جلد. قم: جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- نجفى، محمد حسن (١٤٠٤ق). جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام. ٤٣ جلد. بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- نجم آبادى، ابوالفضل (١٣٨٠). الاصول. ٣ جلد. قم: مؤسسة آية الله العظمى البروجردى لنشر معالم اهل البيت.
- هاشمى شاهرودى، محمود (١٣٧٩). نتائج الأفكار فى الأصول. ٦ جلد. قم: آل المرتضى.
- همدانى، رضا بن محمد هادى (١٣٧٦). مصباح الفقيه. ١٤ جلد. قم: المؤسسة الجعفرية لاحياء التراث.
- يزدى، محمد كاظم (١٤٢١ق). العروة الوثقى. ٦ جلد. قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
- _____ (١٤٢٨ق). العروة الوثقى. ٢ جلد. قم: مدرسة الإمام علي بن أبي طالب.